

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عنوان درس:	فقه فرهنگ	جلسه ۷	تاریخ درس:	۱۳۹۹/۸/۲۲
عنوان فرعی ۱	فقه خُرد فرهنگ			
عنوان فرعی ۲	انواع بیان			
عنوان فرعی ۳	نوع هفتم: بیان غزلی			
مقرر:	حجت الاسلام والمسلمین زحمتکش			

در بیان غزلی بحث می‌کردیم و گفتیم که بر دو نوع اصلی است؛ غزلیات آسمانی و غزلیات زمینی و در غزلیات آسمانی شروع به بحث کردیم و گفتیم بر چند قسم است؛ غزلی که در آن اظهار عشق به خدای متعال است، غزلی که اظهار عشق به محمد و آل محمد علیهم‌السلام است و غزلی که اظهار عشق به سایر اولیای خداست. در همان غزل عشق الهی بحث می‌کردیم و گفتیم آن نیز دو سبک وجود دارد؛ سبک اول سبکی است که در این غزلیات به هیچ وجه از ادبیات عشق زمینی استفاده نمی‌شود، ولو به عنوان استعاره و کنایه؛ و این نوع غزل غزلی بود که تاکنون در آن باره بحث کردیم و هم نمونه‌هایی از بیانات معصومین علیهم‌السلام را در این نوع اظهار عشق به ذات اقدس حق متعال بیان کردیم و هم نمونه‌هایی از شعر عرفا را بیان کردیم و از این بخش از غزلیات عرفانی فارق شدیم البته این بخش از غزلیات عرفانی جای بحث زیادی دارد و ما فقط به عنوان نمونه بیان کردیم تا دوستان با این سبک از غزلیات الهی آسمانی آشنا شوند.

بحث امروز در نوع دیگر از غزلیات آسمانی است که غزلیاتی است که در آن از استعارات غزلیات زمینی استفاده شده است مثلاً مولوی که می‌گوید:

یک دست جام باده و یک دست زلف یار رقصی چنین میانه میدانم آرزوست
زلف یار و جامه باده که می‌گوید، نوعی استعاره‌ای است از عشق زمینی و یا شعری که از مرحوم امام معروف است:

من به خال لب‌ت ای دوست گرفتار شدم چشم بیمار تو را دیدم و بیمار شدم

که این‌ها هم نوعی غزل آسمانی است با این تفاوت نسبت به نوع قبلی که در این نوع، از استعارات عشق زمینی بهره گرفته شده است و نکته‌اش هم تبدیل معقول به محسوس است یعنی برای اینکه بتوانند معانی عالیه و ظریف آسمانی را با یک قالب زمینی به افراد ارائه کنند تا برای افراد محسوس شود که اصل این سبک در تعبیرات قرآنی نیز گاهی وجود دارد و آیه:

«يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ»^۱

دست خدا بالای دست آنهاست.

از این مقوله است و همچنین آیه کریمه:

«الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى»^۲

همان بخشنده‌ای که بر عرش مسلط است.

که یک معنای آسمانی و مجرد را با بیانی بیان کردند که این بیان، محسوس کردن بیان معقول بالاست. بر همین اساس است که بسیاری از اهل عرفان و اهل علم به ادبیات عرفانی؛ ابتدا به شرح این واژگان پرداخته‌اند که کسی خیال نکند مراد از این واژگان همین واژگان محسوس زمینی است؛ بلکه این محسوسات طریقت دارد و نه موضوعیت و این محسوسات آورده می‌شود تا آن معقولات را به وسیله آنها بیان کنند. ظاهراً از اولین کسانی که به شرح این واژگان کنایه‌ای و استعاره‌ای غزل آسمانی پرداخته است، مرحوم شیخ محمود شبستری در کتاب گلشن راز است که مختصری از مطلب ایشان در این رابطه را بیان می‌کنیم تا معلوم شود که خود اهل عرفان به این مطلب پرداخته‌اند و لذا حافظ و سعدی و ملاحی رومی و نظامی و... این اشعاری که گفته‌اند که ظاهرش عشق زمینی است، تمام آن کنایه و استعاره است و گاه آنقدر این استعارات پیچ در پیچ بوده است که بعضی از بزرگان در فهم غزلیات این بزرگان به شبهه افتادند و مثلاً غزلیات حافظ را دو دسته می‌دانند که برخی از آنها زمینی است؛ درحالی‌که اینطور نیست؛ حتی مثلاً در این غزل از حافظ که خیلی حرف روی آن است در اینکه چگونه می‌شود کنایه‌های این غزل را کنایه از یک معنای بلند دانست:

یا رب این شمع دل افروز زکاشانه کیست جان ما سوخت پیرسید که جانانه کیست
حالیا خانه برانداز دل و دین من است تا در آغوش که می‌خسبد و همخانه کیست
و یا این شعر باباطاهر:

نمی‌دانم دلم دیوانه کیست کجا آواره و در خانه کیست
نمی‌دونم دل سرگشته مو اسیر نرگس مستانه کیست

که تفسیر این برای برخی مشکل شده که در آغوش که می‌خسبد و در خانه کیست را چگونه می‌توان استعاره از معانی بلند دانست.

گفتیم از اولین کسانی که به دقت و با اهتمام به شرح این واژه‌ها پرداخته است و سعی در رفع شبهه داشته، محمود شبستری است که در گلشن راز می‌گوید:

۱. سورة فتح: ۱۰.

۲. سورة طه: ۵.

چه خواهد مرد معنی زان عبارت که دارد سوی چشم و لب اشارت
 چه جوید از سر زلف و خط و خال کسی کاندر مقامات است و احوال^۱
 که ابتدا این سوال را مطرح می‌کند و در جواب چنین می‌گوید:
 هر آن چیزی که در عالم عیان است چو عکسی ز آفتاب آن جهان است
 جهان چون زلف و خط و خال و ابروست که هر چیزی به جای خویش نیکوست
 تجلی گه جمال و گه جلال است^۲ رخ و زلف آن معانی را مثال است
 صفات حق تعالی لطف و قهر است رخ و زلف بتان را زان دو بهر است^۳
 چو محسوس آمد این الفاظ مسموع نخست از بهر محسوس است موضوع
 شعر مفصل است، تا آنجایی که می‌گوید:

نگر کز چشم شاهد چیست پیدا رعایت کن لوازم را بدینجا

این مثالی است که می‌خواهیم بگوییم بزرگان عرفان الهی، اینگونه اصطلاحات را شرح داده‌اند و تأکید کردند که این واژگان، واژگان استعاره‌ای است و معانی مراد، معانی معقوله فراتر از محسوس است منتهی با الفاظی که دلالت بر محسوسات می‌کنند بیان کردند تا بتوانند حس را بالا ببرند و مردم را از عالم حس به آن عالم بالاتر و معقول و مجرد منتقل کنند بنابراین نباید این شبهه برای کسی پیش آید که حافظ و مولوی و ... که از این گونه استعارات استفاده کردند، العیاذ باللہ اهل می و زن و عشق بازی و ... بوده‌اند؛ ابتدا چنین نیست بلکه اینها بزرگ‌ترین و والاترین معانی عشق الهی را با زیباترین شیوه عام پسند و بهترین شیوه ممکن، معقولات را به شکل محسوس در آوردند و به این شکل بیان کردند.

اینکه ائمه اطهار (علیهم‌السلام) از این گونه استعارات استفاده نکردند نکته‌اش این بوده است که آنها کلامشان فصل است یعنی کلامشان نباید احتیاج این داشته باشد که برای فهم آن به جای دیگر مراجعه شود و چون فصل کلامند، نخواهند که در ذهن برخی ایجاد شبهه شود؛ اما علمای که در این زمینه وارد شده‌اند تلاش کرده‌اند که با زبان محسوس با آدما صحبت کنند و آنها را از این عشق محسوس بالا ببرند تا به آن عشق معقول و مجرد برسانند زیرا رفتن به آن عالم بالا و پرواز در عالم عشق الهی کار آسانی نیست و به آمادگی‌های بسیاری

۱. که آنها بزرگان علم و عرفان بودند؛ مثلاً حافظ با آن شب‌زنده‌داری‌ها و فقاها و قرائت قرآن و تسلط بر معانی قرآنی و جامی و مولوی و همچنین امثال شیخ بهایی و امثال این بزرگان که از این استعاره‌ها استفاده کردند.

۲. که تجلی الهی گاهی به شکل جمال است و گاهی به شکل جلال که قهر الهی است.

۳. یعنی هم از جلال الهی و هم از جمال الهی بهره برده است.

نیاز دارد که گاهی کسی که انسان را می‌خواهد به بالا ببرد ناچار است که از همین معانی محسوسه بهره بگیرد تا بتواند افراد را به عالم بالا منتقل کند.

علت اصلی این شبیه‌ها و مشکلات است که مثلاً در همین ایران چه کسانی به شرح حافظ پرداخته‌اند؟ کسانی که هیچ نسبتی با حافظ نداشته‌اند؛ نه از نظر علم و نه از نظر معرفت و نه از نظر روح الهی و نه از نظر تقوا و نه از نظر آشنایی با معارف دینی؛ بلکه شخصی که خود یک می‌گسار است می‌خواهد حافظ را شرح کند!!! خب به چه مناسبت؟ چه نسبتی بین تو و حافظ وجود دارد؟ آن حافظ شب زنده‌داری که چنان در شب زنده‌داری سخن می‌گوید:

دع التکاسل تغنم فقد جری مثل که زاد راهروان چستی است و چالاکی

این حرف‌ها همه‌اش تعلیم و عرفان است و راه سلوک را آموزش می‌دهند. می‌گویند اغلب اشعارش را بعد از نماز شب می‌سروده است؛ لذا در دفتر خاصی هم نوشته نشده بلکه در تکه کاغذهایی آنها را می‌نوشته این معلوم می‌شود به او در همان حال معنایی خطور می‌کرده است و دچار وجدی می‌شده و آن را به شعر می‌نوشته که برای کسانی که اهل تهجد و مناجات با خدا در دل شب باشند، حالت‌هایی دست می‌دهد که انسان را به عالم دیگری می‌برد.

بنابراین ما دو مشکل داریم در این زمینه؛ یک مشکل این است که اهل فسق و فجور این معادن معرفتی ما را ربوده‌اند و مشکل دیگر اینکه اهل فن نیامدند این خزینۀ گران‌سنگ معرفت را به سمت حوزه‌ها بیاورند؛ حوزه‌ها جای بحث این مباحث است. خدا رحمت کند مرحوم امام و علامه طباطبایی و مرحوم آقای مطهری که در عصر ما تلاش کردند که وارد این عرصه‌ها شوند و تلاششان نیز مؤثر بود. خدا رحمت کند مرحوم آقای جعفری را که بخش عظیمی از عمر خود را برای شرح مثنوی گذاشت. یک وقتی بنده خدمت ایشان رسیدم و ایشان مشغول شرح نهج البلاغه بودند، و می‌گفت که دلم می‌خواهد عمرم وفا کند تا بتوانم این شرح نهج البلاغه را تمام کنم و ای کاش اول شرح نهج البلاغه را می‌نوشتم و بعد به سراغ مثنوی می‌رفتم.

ان شاء الله در جلسه آینده نمونه‌هایی از این نوع استعاره‌ها و کنایه‌ها بیان خواهیم کرد و در حد ممکن به توضیح آن خواهیم پرداخت.